F1js1\_13980902-026\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة ۲۶

دوم آذر ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

نکته‌ای در پرانتز عرض کنم

قبلاً در مورد نبطیه عرض کردیم مرحوم شیخ مفید که بحث نبطیه اولین بار در کتاب ایشان وارد شده ایشان هم معلوم نیست که روایت نبطیه را معتبر بداند.

مرحوم آقای خویی هم این را اشاره کردند.

مرحوم آقای داماد در تقریرات درسشان دیدم آقای مکارم تقریرات درس ایشان را نوشته بودند، اخیراً چاپ شده در حاشیه، یک حاشیه‌ای هست به نظرم حاشیه از آقای داماد بود. الآن سریع کردم منه قدس سره داشت چی بود؟ الآن یادم رفته. به نظرم حاشیه از خود آقای داماد بود، ایشان یک صحبتی در مورد عبارت مرحوم مفید دارد، عبارت مرحوم مفید را می‌خوانم تا بعد مطلب ایشان را هم عرض می‌کنم.

عبارت مرحوم مفید این هست، مرحوم مفید در بحث عده، در آنجا این عبارت را دارد. و ان کانت قد استوفت خمسین سنة و ارتفع عنه الحیض و ایست منه لم یکن علیها عدة من طلاقه و قد روی انّ القرشیة من النساء و النبطیة تریان الدم الی ستین سنة فان ثبت ذلک فعلیه العدة حتی تجاوز الستین

ان ثبت ذلک این عبارت کأنّ ایشان مردد است که این روایت ثابت هست یا ثابت نیست بنابراین اصل اینکه روایت قابل عمل هست یا نیست در نظر مرحوم شیخ مفید مورد تردید است.

آقای داماد اشاره می‌فرمایند که ان ثبت ذلک ممکن است معنایش این باشد ان ثبت القرشیة و النبطیة، نه ثبت الروایة. یعنی بحث صغروی‌اش. صغرویاً اگر قرشیت و نبطیت ثابت بشود فعلیه العدة حتی تجاوز الستین

کأنّه در این عبارت می‌خواهد اشاره کند که مشکوک القرشیة و النبطیة به حکم غیر القرشیة و النبطیة. با این عبارت این را می‌خواهد افهام کند و اصالة عدم القرشیة و عدم النبطیة کأنّ جاری می‌شود و آنها هم حکم می‌شود که تا ۵۰ سال عده می‌بینند. در همان ۵۰ سالگی یائسه می‌شوند.

البته این عبارت فکر می‌کنم ظاهرش همان است که امثال آقای خویی فهمیدند، ثبت ذلک یعنی ثبت الروایة به خصوص یک نسخه بدلی دارد این عبارت که در حاشیه در ۴ تا نسخه از نسخ مقنعه این عبارت آمده که دو نسخه‌هایش که قدیمی‌ترین نسخ مقنعه‌ای که آقایان مصحح مقنعه در اختیارشان بوده، دو تایش قدیمی‌تر از همه‌شان است. آن این هست فان ثبت ذلک فعلیهما العدة حتی تجاوز الستین. یعنی قرشیه و نبطیه بودن مفروق عنه است، دیگر این قرشیت و نبطیه این فان ثبت ذلک، کأنّ ثبت الروایة. اینکه ثبت ذلک را بنابر علیهما به چیز موضوعی بزنیم خیلی بعید است. آن دیگر خیلی دشوارتر است.

علی ای تقدیر عبارت اگر هم نگوییم ظاهرش این هست که ایشان می‌خواهد در ثبوت روایت تردید کند، لااقل ثابت نیست که ایشان روایت را معتبر می‌داند. بنابراین مشکل است که ما در مورد نبطیه دلیل معتبری اصلاً نداریم. منهای آن بحث‌هایی که اصلاً این مقدار

شاگرد: به نظر مفروق عنه گرفتند

استاد: مفروق عنه نگرفتند. مفروق عنه ان ثبت جملة شرطیه است. مفروق عنه یعنی چی؟ اگر این روایت ثابت باشد حکمش این است.

شاگرد: اگر نبطیه بودن شاهد بشویم.

استاد: شما اینجور معنا می‌کنید. معلوم نیست معنا این باشد. فان ثبت ذلک یعنی فان ثبت الروایة، ممکن است مراد ثبت الروایة باشد. به خصوص علیهما اگر باشد که خیلی ثبت الروایة روشن‌تر هم هست. این یک نکته داخل پرانتز.

شاگرد: ممکن است این ثبت ذلک در خارج ثابت باشد. در خارج دو وجهی است، ثابت بشود.

استاد: به خارج کار ندارد. این بحث حکم شرعی است. به خارج چی کار دارد؟ قد روی انّ القرشیة من النساء و النبطیة. قبلش دارد فتوا می‌دهد. لم یکن علیها عدة من طلاقٍ دیگر. مقنعه کتاب روایی است. مقنعه کتاب فقه مأثور است. ایشان می‌گوید اصلاً اینکه لحن را با تعبیر و قد روی آورده خود همین لحن کأنّ این خیلی ثابت نیست. و الا همة چیزهایش روایت است. ایشان آنهایی که به روایت نسبت نمی‌دهد کأنّ روشن است که مطلب چنین است. می‌گوید یک همچین روایتی هم هست اگر این روایت ثابت باشد مطلب چنین است. ظاهرش این معناست. من اصرار ندارم بگویم حتماً هم ظاهرش باشد. لااقل آن معنایی که آقای داماد مطرح می‌فرمایند، احتمال هم دادم، نه اینکه ایشان هم بخواهند استظهار کنند. این را نمی‌خواهم بگویم. ایشان هم در حد احتمال، می‌خواهم بگویم در حد احتمال کافی نیست برای اینکه بشود به این روایت عمل کرد.

بحث سر این بود ما روایت‌هایی که در مورد قرشیه هست سه دسته روایات داریم. یک دسته روایات خمسون را مطلقا قرار داده. یک دسته ستّون را مطلقا قرار داده. یک دسته تفصیل قائل شده بین قرشیه و غیر قرشیه. حالا نبطیه را هم کنار بگذاریم. آن سه دسته روایات چگونه باید برخورد کنیم؟

معمولاً اینجا به وسیلة بحث شاهد جمع خواستند مشکل روایات را حل کنند. که در جلسة قبل عرض کردیم که بحث شاهد جمع در ما نحن فیه نمی‌آید به خاطر اشکالی که عرض کردیم که اینجا مجرای جمع عرفی نیست. حالا منهای آن بحث‌هایی که در جلسة عرض کردیم یک بحث اشکال خاصی در خصوص مقام هست. آن اشکال این هست که اگر روایت طایفة اوّل و طایفة ثانیه هر دویش مستقل از هم اثبات شده بود. آن بحث‌های قبلی می‌آمد. ولی اینجا ظاهراً روایت عبدالرحمن بن حجاج عمدة روایتی که معتبر هست برای شخص، روایت عبدالرحمن بن حجاج است. روایت دیگری هست، معتبر دیگری ندارد، بقیه‌اش مرسلات است که آنها قابل اعتماد نیست. آن روایت قابل اعتمادش هست، روایت موثقة عبدالرحمن بن حجاج هست. موثقة عبدالرحمن بن حجاج و نقل دیگر روایت عبدالرحمن بن حجاج که ما آن را صحیحه می‌دانستیم این دو تا نقل که ثلاث یتزوجن علی کل حال، ظاهراً یک روایت هستند و اینها که یک روایت باشند دیگر آن بحث‌های انقلاب نسبت و بحث‌های شاهد جمع و امثال اینها پیش نمی‌آید. این روایت بالأخره یا امام علیه السلام حکم قرشیه را در این بیان کردند، یا حکم غیر قرشیه را بیان کردند. وقتی روایت واحد شد دیگر آن بحث‌هایی که تخصیص بزنیم، آن حرف‌ها اینجا پیش نمی‌آید. آن حرف‌ها در جایی بود که دو تا روایت بود. ما می‌گفتیم یک روایتش مربوط به غیر قرشیه است، یک روایتش مربوط به قرشیه است. وقتی روایت واحد شد، آن دیگر این حرف‌ها پیش نمی‌آید.

و منها یظهر،‌ مشکل فقط، بحث فقط این نیست که عبدالرحمن بن حجاج راوی یکی است. اگر راوی‌ها متعدد هم بود، اثبات می‌شد که اینها ناظر به یک مجلس هستند، امام علیه السلام یک کلام فرموده بود، محمد بن مسلم یک جور نقل کرده بود آن کلام واحد را، زراره جور دیگر نقل کرده بود کلام واحد را. مجلس واحد بود. اگر مجلس واحد بودن روایت ثابت شده بود که امام علیه السلام در یک مجلس این کلام را فرموده و زراره و محمد بن مسلم هر دو عبارت امام علیه السلام در این مجلس را دارند نقل می‌کنند. آنجا هم این بحث‌ها پیش نمی‌آمد دیگر. هیچ یک از راه‌حل‌هایی که در بحث حمل عام بر خاص و حمل مطلق بر مقید و از این حرف‌ها هیچ در اینجور جاها نمی‌آید و این است که این خیلی فرق می‌کند بین جایی که ما استظهار وحدت مجلس و تعدد مجلس کنیم. و این نکته‌ای هست در فرمایشات مرحوم آقای بروجردی به خوبی رویش تأکید شده. یک تفاوت جدی فقه مرحوم آقای بروجردی با فقه بزرگان قبل از ایشان تکیة بر این وحدت روایات و عدم وحدت روایات است. مرحوم آقای بروجردی سعی می‌کنند مبنایش هم این هست که در خیلی از اینجور موارد استظهار وحدت روایت می‌کنند. استظهار وحدت روایات که شد سبک بحث اصلاً تغییر می‌کند، مدل بحث تغییر می‌کند. در ما نحن فیه

شاگرد:

استاد: اصلش، اصل خاصی اینجاها نداریم. حالا بعداً آن بحث شکش است، بحث‌های دیگر است.

این عبارت اگر کسی دقت کند، عبارت عین هم هست. ازواج ثلاث یتزوجن عبارت یک مقداری فقط ترتیب الفاظ در اینها پس و پیش شده و الا اینکه عبدالرحمن بن حجاج دقیقاً دو تا روایت مثل هم از امام علیه السلام شنیده باشد، به محض اینکه رسید به قسمت یأس باز از امام سؤال کرد و ما حدّ ذلک؟ امام علیه السلام یک بار فرمودند خمسون سنة یک بار فرمودند ستون سنة این احتمالاتی هست که احتمالات غیر عرفی‌اند. این است که انسان مطمئن هست که این دو روایت یکی هست، بلکه احتمالی که در کلمات بعضی از آقایان هم مطرح شده این احتمال هم به‌طور جدی وجود دارد، یک عبدالرحمن بن حجاج سومی هم ما داریم که در کافی نقل شده که صحیحه است که آن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن یحیی عن عبدالرحمن بن حجاج عن ابی عبدالله علیه السلام حد التی، آن فقط همین قطعه را دارد. حد التی یئست من المحیض خمسون سنة آن عبارت هم ظاهراً همین روایت است. قطعه‌ای از این روایت هست که به تناسب بحث حیض مرحوم کلینی تقطیع کرده و در کتاب حیضش آورده. این هم در پرانتز عرض بکنم بعضی‌ها تصور می‌کنند که تقطیع روایات فقط در وسائل اتفاق افتاده. نه اینجور نیست. تقطیع روایات در کتاب‌های قدیمی هم هست، در خود کتاب شریف کافی هم فراوان تقطیع رخ داده. یکی از نمونه‌های تقطیع در کافی حدیث اربع مائة است. حدیث اربع مائة که یک حدیث کاملی هست که در خصال مرحوم شیخ صدوق به‌ طور کامل آمده، قطعات مختلف این حدیث در جاهای مختلف، شاید ۲۰، ۳۰ قطعة این روایت در جاهای مختلف کافی وارد شده، مراجعه کنید قطعاتش را می‌بینید.

شاگرد:

استاد: نه سر هم نیست، فی مجلس واحد اصلاً تصریح دارد

ما سه تا روایت عبدالرحمن بن حجاج اینجا داریم. دو تا روایت کامل داریم، ثلاثٌ یتزوجن که در یکی‌اش سهل بن زیاد واقع هست که ما آن را تصحیح می‌کنیم. در یکی‌اش علی بن حسن بن فضال هست که در مورد سندش بحث کردیم و بحث هم خواهیم کرد. یک سومی دارد که کامل نیست. فقط حد التی یئست من المحیض فهی ستون سنة این یک تکه‌اش است که در کتاب الحیض کافی وارد شده نه آن بحث طلاق و امثال اینها. می‌خواهیم بگوییم این روایت سومش هم قطعه‌ای از همان روایت است. یعنی این سه تا روایت که سه روایت تلقی شده یک روایت واحد بیشتر نیست.

این بحث‌هایش را در بعضی از کلمات آقایان هم مطرح شده که اینها دو تا باشند چه حکمی‌اند، سه تا یکی باشند چه حکمی هستند. حالا وارد تمام این ریزه‌کاری‌های بحث نمی‌شوم.

ظاهراً هر سه اینها یک روایت هستند. به خصوص آن دو تا روایت اوّل که یکی بودنش روشن‌تر هست و مهم بحث ستون سنه است. آن بحث ستون سنه فقط در آن روایت علی بن حسن بن فضال وارد شده.

نتیجة این بحث این می‌شود که آن جمع عرفی‌هایی که ما داریم، آن جمع عرفی‌ها در اینجاها نمی‌آید. البته ولو جمع عرفی نمی‌آید اینکه آیا اخبار علاجیه در این جاها می‌آید یا نمی‌آید؟ ظاهراً وجه خاصی ندارد که اخبار علاجیه اینجا شاملش نشود. مجرد اینکه راوی‌ها، مثلاً فرض کنید سهل بن زیاد نقل کرده است که با واسطة صفوان نقل کرده که عبدالرحمن بن حجاج روایت این شکلی نقل کرده. آن علی بن حسن بن فضال نقل کرده که روایت عبدالرحمن بن حجاج این شکلی است. نهایتاً هر دوی اینها در اینکه امام علیه السلام در این موضوع چه چیزی فرمودند اختلاف دارند. اختلف الحدیث لازم نیست که راوی‌هایش متعدد باشد تا راوی‌های آخری‌اش متعدد باشد تا اختلاف حدیث صدق بکند. ظاهراً اخبار علاجیه این مورد را می‌گیرد و از این جهت مشکلی نیست. یک مکملی دارد بعداً عرض می‌کنم.

اخبار علاجیه که اینجا را گرفت چه باید کرد؟

اینجا یک بحثی هست اوّل آیا هر دو دسته روایات حجت است؟

روایت علی بن حسن بن فضال موثقه است. یک موقعی ما روایت موثقه را در تعارض با روایت صحیحه اصلاً حجت نمی‌دانیم که خب هیچ، روایت موثقه حجت نیست که ما مبنایمان این هست، ما روایت موثقه را در تعارض با روایت صحیحه حجت نمی‌دانیم. حالا یا ذاتاً حجت نمی‌دانیم، یا در ظرف تعارض مثلاً. ما ذاتاً حجت نمی‌دانیم ولی کسی گفت که در ظرف تعارض هم یکی از مرجحات صفات راوی است و راوی که امامی باشد از جهت صفات مقدم است و امثال اینها بنابراین آن را تقدیم داشت که مسئله تمام. اگر چنین نباشد، مرحوم آقای خویی می‌گویند ممکن است ما بگوییم روایت شصت ترجیح دارد به دلیل اینکه مخالف عامه است کأنّ یک قول به پنجاه وجود دارد ولی قول به ۶۰ که کسی از عامه ۶۰ را قائل نشده. که عرض کردم این کلام عجیبی است، مراجعه نشده. خود تذکرة علامه شصت را نقل کرده. علامه در تذکره همین ۵۰، ۶۰ و امثال اینها را نقل کرده که هم ۵۰، ۶۰ فتوا دارد در میان عامه البته ۵۰ و ۶۰ که به نحو مطلق کسی فتوا داده باشد آن را از احمد بن حنبل دو تا روایت هست. اینکه احمد بن حنبل ۵۰ و ۶۰ را از کجا گفته، علی القاعده باید فقهای قبلی‌شان هم همچین حرف‌هایی زده باشند. این مسئله خیلی در کتاب‌هایشان و فتاوایشان، همینجوری نگاه می‌کردم واضح نبود که نظراتشان چی است. ولی حدس می‌زنم این احمد بن حنبل که دو تا قول ۵۰ و ۶۰ و امثال اینها در موردش مطرح هست، از خودش این مطالب را در نیاورده باشد، از قبلی‌ها هم وجود داشته باشد. به هر حال خیلی ثابت نیست که قول ۶۰ مخالف عامه باشد که ما روایت ۶۰ را بخواهیم ترجیح بدهیم به جهت مخالفت عامه، آن وجه روشنی ندارد. یک مقداری از این بحث.

مرحوم آقای خویی اینجا بحث را به یک شکل دیگری طرح کردند.

ایشان بحث را هم بحث سندی اینجا دارند، هم بحث دلالی. اوّل من بحث دلالی‌اش را مطرح می‌کنم، بحث سندی‌اش را بعد.

در مورد مفاد روایت

مرحوم آقای خویی بنابر تقریراتشان فرمودند که اینکه عبدالرحمن بن حجاج دو تا روایت از امام صادق علیه السلام داشته باشد و یک روایتش را برای یک گروه. هر دویش هم راوی‌اش صفوان است. مثلاً صفوان یکی از این روایت‌ها را برای سهل بن زیاد نقل کرده باشد و یکی‌اش را برای علی بن حسن بن فضال نقل کرده باشد، این خیلی مستبعد است، اصلاً آدم احتمال نمی‌دهد. فرض کنید روایت اوّل را ممکن است بگویید موقعی که برای سهل بن زیاد روایت اوّل را نقل می‌کرده هنوز روایت دوم را از عبدالرحمن بن حجاج نشنیده بوده. ولی بعداً که روایت دوم را شنید و نفر دوم که باید هر دو روایت را نقل کند و اکتفا نکند به نقل یک روایت.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که ما یقین داریم که یکی از این دو روایت بیشتر از امام علیه السلام صادر نشده. و چون یقین داریم یکی از اینها بیشتر از امام صادر نشده، اینجا اشتباه حجت بلا حجت هست. وقتی اشتباه حجت بلا حجت شد دیگر، کأنّ من عبارت ادامه نداده، وقتی اشتباه حجت بلا حجت شد دیگر داخل در اخبار علاجیه نیست. مرجحات و اخبار علاجیه در آن بحث داخل نمی‌شود و هر دو از حجیت ساقط می‌شوند من دون ورودٍ فی آن باب مرجحات.

ایشان می‌گوید ما قطع داریم اگر اینها دو تا نیست. اگر دو تا باشد صفوان باید دو تا را بر هر دو راوی نقل کرده باشد. حالا راوی اولش را شما بگویید که موقعی که بر راوی اوّل می‌خواسته نقل بکند هنوز روایت دومی را نشنیده بوده. ولی بعد از اینکه روایت دوم را شنید. البته خود همین هم مستبعد است ولی حالا فرض کنید روایت دوم را که شنید باید بر هر دو نقل کرده باشد.

مخالفت وثاقتش هست. کأنّ خیانت در امانت هست و از این تعبیرات ایشان دارند.

اینجا دو نکته مطرح هست که باید در موردش گفتگو بشود.

یک نکته اینکه آیا واقعاً همینجور است که فرض کنید صفوان. اوّل اینکه می‌گویید صفوان اینها را هر دو را نقل نکرده برای سهل بن زیاد یا نقل نکرده برای علی بن حسن بن فضال کی می‌گوید؟ شاید صفوان هر دو را بر سهل بن زیاد نقل کرده باشد، هر دو را هم بر علی بن حسن بن فضال نقل کرده باشد. ولی سهل بن زیاد یکی از این روایت‌ها را، فرض کنید اینها را متعارض دیدند، متعارض که دیدند مبنایشان اذاً فتخیر بوده یا مختلف مرجح دیدند. سهل بن زیاد ترجیح را با روایت خمسین دیده یا روایت خمسین را اختیار کرده، علی بن حسن بن فضال آن روایت را انتخاب کرده که این حتماً یکی‌اش را بر اینها نقل کرده، این را از کجا می‌گویید؟ مجرد اینکه الآن آن روایت دیگر بر ما نقل نشده این شاهد بر این نیست که صفوان بن یحیی این روایت را بر آنها نقل نکرده باشد.

حالا فرض کنید که شما، اصل اینکه صفوان اینها را بر هر دو نقل کرده باشد چه دلیلی داریم؟ فرض کنید صفوان اوّل روایت خمسون را شنیده، بعد سهل بن زیاد نقل کرده. بعد که روایت ستون را شنیده آن روایت خمسون به نظرش اشتباه آمده، به نظرش غیر حجت آمده، به نظرش غیر مرجح آمده، به یکی از وجوه آن روایت خمسون را دیگر ازش قمض عین می‌کرده. حالا یا حجیت ذاتی نداشته، یا حجیت بالفعل نداشته، به هر جهتی. موقعی که خواسته برای علی بن حسن بن فضال نقل کند، روایت ستون را نقل کرده. مگر باید حتماً یک شخص نظرش در طول زمان یکسان باشد؟ موقعی که به سهل بن زیاد می‌خواسته نقل بکند نظرش روی روایت خمسون بوده. موقعی که بر علی بن حسن بن فضال می‌خواسته نقل کند، نظرش روی روایت. البته صفوان و علی بن حسن بن فضال مستقیم نیست، واسطه دارد. ولی در آن طریقی که علی بن حسن بن فضال هست بر آن طریق وقتی می‌خواهد نقل بکند آن نظرش روی ستون بوده باشد. این چه دلیلی داریم که حتماً با این بیان شما بخواهید بگویید ما قطع داریم که یکی از اینها حتماً صادر نشده. این یک جهت است. این یک جهت که اصلاً شما فرض کردید که یکی از این روایت‌ها قطعاً صادر نشده، نه. کی گفته یکی از این روایت‌ها قطعاً صادر نشده.

ما یقین داریم این بحثی که اخبار علاجیه در جایی که قطع داریم یکی از دو تا روایت مخالف واقع نمی‌آید کی گفته؟ یأتی عنکم الخبران المتعارضان جایی که ما یقین داریم یکی از دو روایت هم مخالف واقع است. می‌آید دیگر. مجرد اینکه من علم اجمالی دارم یکی از این روایت‌ها مخالف واقع هست، این علم اجمالی باعث نمی‌شود که این اخبار علاجیه نیاید. اصلاً منشاء اینکه سؤال کردند می‌تواند همین باشد. می‌گوید روایتی است ذاتاً حجت است، آن هم ذاتاً حجت است، ولی من چه قطع داشته، چه قطع نداشته باشم که این روایت‌ها یکی‌شان صادر شده می‌توانم سؤال کنم از امام علیه السلام که یأتی عنکم الخبران المتعراضان بأیهما نأخذ.

مجرد اینکه علم اجمالی دارم یکی‌شان خلاف هست حجیت ذاتی‌اش را از بین نمی‌برد. بالفعل حجت نمی‌کنند. سؤال کرده که این دو تا هر دوشان که نمی‌توانند حجت باشند، به دلیل اینکه ما علم اجمالی داریم یکی‌شان صادر نشده. کدام را اخذ کنمی؟ امام علیه السللم مثلاً می‌گوید موافق عامه را اخذ کن. مرجحاتی که آنجا امام علیه السلام فرمودند. این که ما شرط دخول روایت در اخبار علاجیه این است که علم به کذب احدهما نداشته باشیم این از کجا هست؟ اشتباه حجت بلا حجت. دو تا حجت ذاتی هستند. ولی حجت بالفعل نیستند. از امام علیه السلام سؤال شده که کدام یکی از اینها حجت بالفعل هستند؟ امام تعیین کردند، مخالف عامه حجت بالفعل است. موافق کتاب حجت بالفعل است. اوثقهما و اورعهما مطابق چیز هست. به خصوص اوثقهما می‌تواند ناظر به این باشد ما یقین داریم یکی از اینها اشتباه کرده بگو آن که غیر اوثق هست آن اشتباه کرده. اوثق اشتباه نکرده، غیر اوثق اشتباه کرده. اینکه ما حتماً اخبار علاجیه را مربوط بدانیم. بعضی از خصوصیات اخبار علاجیه، بعضی از مرجحاتش ممکن است بگوییم که در جایی که بعضی‌هایشان مرجحات صدوری است، بعضی‌هایشان جهتی، آن یک بحث‌های دیگری هست که به این بحث شاید خیلی ارتباط نداشته باشد.

بحث‌هایی که داشتیم بحث دخول در اخبار علاجیه را بحث نمی‌کردیم. بحث ما این بود که بحثی که قبلاً مطرح می‌کردیم ما اینها روایت واحد هستند. روایت واحد را برای اینکه جمع عرفی ندارند مطرح می‌کردیم. بحث‌های سابق ما غیر از بحث‌هایی هست که مرحوم آقای خویی مطرح می‌کردند. این دو تا را با همدیگر توجه داشته باشیم.

یک بحث دیگری که اینجا وجود دارد که مرحوم آقای خویی مطرح کردند بحث سندی است. روایت علی بن حسن بن فضال را آقای خویی گفتند بعضی گفتند سنداً معتبر نیستند به دلیل اینکه طریق شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال درش دو نفر واقع هستند که این دو نفر تصحیح نمی‌شوند. یکی احمد بن عَبدون (یا عُبدون) هست و یکی علی بن محمد بن زبیر که این دو تا توثیق ندارند.

آقای خویی می‌خواهند هر دو را حل کنند. می‌گویند اما احمد بن عَبدون (عُبدون) چطوری حل می‌شود؟ از اینجا حل می‌شود که جزء مشایخ نجاشی هست و ما مشایخ نجاشی را ثقه می‌دانیم.

اما علی بن محمد بن زبیر ایشان یک تعویض سند را اینجا پیاده می‌کنند. این تعویض سند در این بحث را نخستین بار مرحوم آقای خویی در معجم رجال در آخر مقدمة خامسه به آن پرداختند. آن تقریب بدوی که از آن عبارت به ذهن انسان خطور می‌کند، آن تقریب تطبیقش بر ما نحن فیه خیلی تطبیق عجیبی است که اگر آن تقریب. مرحوم آقای خویی اینجور مطرح می‌فرمایند. می‌فرمایند که اگر یک شیخ طوسی به شخصی طریقی داشته باشد. از طریق یکی از شیوخش. نجاشی از طریق همان شیخ طریق داشته باشد. به ما اینکه طریق نجاشی، طریق صحیحی باشد، طریق شیخ، طریق غیر صحیحی باشد، طریق نجاشی می‌تواند روایت شیخ را هم تصحیح کند. به این جهت که ما احتمال نمی‌دهیم که این استاد واحدی که استاد واحد شیخ طوسی و نجاشی هست، دو تا کتاب مختلف را، ایشان تعبیر کتاب کرده. حالا من تعبیر بکنم، دو تا نسخة مختلف را به شیخ طوسی و نجاشی حدیث کرده باشد، روایت کرده باشد. پس مروی نجاشی، مروی برای نجاشی و مروی برای شیخ طوسی واحد هست. وقتی واحد شد صحت طریق نجاشی، طریق شیخ را هم تصحیح می‌کند. این را در کتاب‌هایشان بر روایت علی بن حسن بن فضال ایشان پیاده کردند که استاد مشترکشان هم احمد بن عَبدون (عُبدون).

این تقریب یک اشکال خیلی واضح دارد. آن این است که طریق نجاشی و طریق شیخ طوسی که از طریق احمد بن عبدون، عین هم هست، چطور طریق نجاشی را شما تصحیح می‌کنید؟ و طریق شیخ را تصحیح نمی‌کنید؟ بله نجاشی یک طریق دیگر دارد، ولی در آن طریق احمد بن عبدون نیست. از طریق یک استاد دیگری این کتاب را روایت کرده دیگر استاد واحد نیست. آن طریق دیگری که در نجاشی وارد شده از طریق کسی هست استاد شیخ طوسی نیست. محمد بن جعفر مؤدب. محمد بن جعفر مؤدب استاد شیخ طوسی نیست و از طریق او طریقش صحیح است. بنابراین چطوری با طریق دیگری که نجاشی دارد ما می‌خواهیم تصحیح کنیم طریق شیخ طوسی را.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: در نظر دومش که روایت خمسون را نقل کرده چرا نگفته جوانی‌هایم ستون را هم نقل کردم؟

استاد: مگر باید بگوید؟ بنده خدایی که فتوا می‌دهد باید بگوید من قبلاً فتوایم یک فتوای دیگر بود؟

[پایان]